

## فرهنگ کنایات فرامرنامه

هادی رامش<sup>۱</sup>، مسعود ماسوری<sup>۲</sup>، علی هاتف کجابادی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز (hadiramesh@yahoo.com)

<sup>۲</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه لرستان، خرم آباد (maswrymswd@gmail.com)

<sup>۳</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز (hatefali۳۳@gmail.com)

### چکیده

کنایه همواره یکی از ابزارهای مؤثر در گفتارهای روزمره بوده است که بصورت علم مدون در مبحث صور خیال قرار گرفته است. شاعران و نویسندگان نیز برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر آثار خود به استفاده از کنایه، چنگ زده‌اند. در گستره ادبیات حماسی ایرانی، فرامرنامه بعد از شاهنامه فردوسی یکی از ارزشمندترین متونی است که به وصف رخدادهای زمان فرامرز پسر رستم و جنگاوری‌های وی در هندوستان می‌پردازد. متأسفانه شاعر این اثر ناشناس مانده است. منظومه «فرامرنامه» طبق نسخه ابوالفضل خطیبی ۵۴۴۲ بیت دارد که همین نسخه، اساس کار نگارنده قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شاعر از عنصر کنایه بطور فراوان و بصورت مکرر در اثر خود بهره برده است. کنایات به شاعر کمک می‌کند تا از دایره واژگان بسیاری برای انتقال مقصود خود بهره ببرد و حتی در تطبیق اوزان شعری و قافیه‌سازی موفق‌تر عمل نماید. پژوهش حاضر سعی بر آن دارد تا تعداد کثیری از کنایات موجود در فرامرنامه را آن‌چنان که در حوصله این مقال می‌گنجد استخراج نماید و از این طریق گامی نو جهت شناساندن بیشتر این اثر ارزشمند به اهل شعر و ادب بردارد.

### واژه‌های کلیدی

فرامرنامه، کنایه، صور خیال

## ۱. کنایه

گفتارهای مستقیم و اظهارات صریح و روشن به هیچ وجه موجب تأمل ذهن در کلام نمی‌گردد بلکه سبب کندی و سستی ذهن و تنبلی اندیشه می‌شود. چنین سخنانی لذت هنری ندارند فلذا برجستگی و تأثیرگذاری چندانی هم نخواهند داشت و حتی ممکن است گاهی اوقات زشت و ناپسند جلوه کند و باعث تنفر خواننده از متن شود به طوری که دیگر اشتیاقی برای پیگیری آن نداشته باشد. به بیانی دیگر سخن ساده و رهگذری ارزش اندیشیدن و تأمل ندارد درحالی‌که وقتی مطلب بصورت پوشیده بیان می‌شود و دور از ذهن می‌نماید، بیشترین خدمت را به زبان شعر و ادب می‌کند. آرایش‌های کلام سبب شده است تا ارزش و اعتبار سخن به اعتبار زیبایی‌هایی که دارد مورد تحلیل و بررسی سخن‌سنان قرار گیرد و از این روی، کنایه بیشترین خدمت را به سخن و زبان می‌کند چراکه از زبان ساده و عادی، زبانی هنری و شگفت‌آفرین می‌سازد. در بیان واژه کنایه، گاهی اوقات کلماتی همچون، تیکه‌پرانی و زخم زبان نیز به ذهن متبادر می‌شود که البته با کنایه تفاوت‌هایی دارند. دکتر شفیع کدکنی نیز به این مبحث اشاره کرده و فرموده‌اند: بیشتر متقدمان کنایه و تعریض را در کنار یکدیگر و به یک مفهوم نقل کرده‌اند، ولی بعضی کوشیده‌اند تا تفاوتی که میان آنها است روشن شود. از نخستین کسانی که به این نکته توجه کرده‌اند، یکی ابن رشیق است و دیگری ضیاءالدین ابن اثیر که می‌گوید: بسیاری از نویسندگان این فن میان تعریض و کنایه خلط کرده‌اند و تفاوت آنها را در نیافتاده‌اند و مثال‌هایی آورده‌اند که بعضی مربوط به کنایه بوده و برای تعریض آورده شده و بعضی برعکس. حال آنکه کنایه عبارت از این است که چیزی را بدون استعمال لفظ موضوع له آن، یاد کنیم، ولی تعریض این است که چیزی را در کلام بیابیم که بر چیزی که در کلام نیامده دلالت کند. [۱] از ویژگی‌های کنایه می‌توان به ایهام و دویعدی بودن آن اشاره کرد؛ چراکه یک معنی نزدیک به ذهن و یک معنای دور از ذهن دارد. و این معنی ثانوی و دور از ذهن کنایه است که به زیباسازی کلام یاری رسانده و آن را برجسته می‌سازد. بر فرض مثال برای اینکه بگوییم فلان کار بیهوده یا محال است از کنایاتی نظیر: آب در هاون کوبیدن، کشتی بر خشک راندن، آب به غربال پیمودن، آینده‌داری در محلت کوران و... استفاده می‌کنیم. ایجاز، ویژگی دیگر کنایه است که کلام را از اطناب و درازگویی می‌رهاند و بطور مختصر، منظور و مقصود خود را آشکار می‌سازد. به عنوان مثال، در متون نظم حماسی به جای «مركب تند و تیز و چاپک» از ترکیب «بادپا» استفاده می‌گردد و بدین‌گونه عبارت نوشتاری سخن را کاهش می‌دهد. کنایات توأم با استدلال‌ات عقلی‌اند و علی‌رغم بسیاری از صنایع شعری، کنایه با استدلال ذهنی همراه است و آن را همواره برای دریافت معنی کلام به چالش می‌کشد.

## ۲. فرامرنامه

این منظومه ۵۴۴۲ بیت دارد که حوادث دوران فرامرز پسر رستم را در بر می‌گیرد، و جنگاوری‌های وی را شرح می‌دهد. یکی از این رویدادها، حرکت فرامرز به هندوستان و یاری رساندن به پادشاه هند است، که در متن کتاب بطور مفصل آمده است و تمام جزئیات این سفر را مانند ماجرای کنساس دیو، گرگ گویا، مار جوشا، هفت‌خوان فرامرز و... به تصویر کشیده است و در آخر با هزیمت برهمن هند در یک مجادله علمی توسط فرامرز به سرانجام می‌رسد. فرامرنامه، علاوه بر زیبایی نفوذ کلام خود، توانسته خصوصیات پهلوانی و عرفانی، و خداپرستی فرامرز را به خوبی نمایان سازد، خصوصیتی که در ماجرای فرامرز شاهنامه بدان‌ها اشاره نشده است؛ البته ناگفته نماند با همه این موارد، بلاغت و رسایی کلام و زبان فردوسی در سرودن شاهنامه، زیباتر و استوارتر از فرامرنامه می‌باشد.

## ۱.۲. بخش‌های اصلی فرامرنامه:

(۱) حرکت کردن فرامرز به جانب هندوستان و نصیحت کردن پدر را.

(۲) جنگ و پیکارهای وی با گرگ، مار، اژدها، کرگدن.

(۳) رزم‌های او با تورگ، کید و دیگر پهلوانان.

۴) مجادله علمی فرامرز با برهمن.

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، سراینده این منظومه ناشناس است و چون مؤلف کتاب مجمل‌التواریخ، در اثر خود از فرامرزنامه نامی به میان آورده است، می‌توان اظهار داشت که این منظومه قبل از سال ۵۲۰ و در اواخر سده پنج هجری وجود داشته است و نسخه‌ای از کتاب فرامرزنامه در کتابخانه ملی پاریس و یک نسخه دیگر در موزه بریتانیا وجود دارد. [۲]

### ۳. ضرورت تحقیق

از میان جستارهایی که در باب فرامرزنامه به عرصه نگارش درآمده‌اند هیچکدام به صلاحدید خود به تحلیل و بررسی فرهنگ کنایات این اثر نپرداخته‌اند. و فقط در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «فرهنگ عامه در فرامرزنامه بزرگ» تعدادی از کنایات کتاب واکاوی شده و به ذکر چند نمونه از آن بسنده شده است. این جستار درصدد است تا تعداد کثیری از کنایات فرامرزنامه را استخراج کرده و با ذکر شاهد مثالی از هر کدام، گامی مؤثر در شناساندن این اثر ارزشمند بردارد.

### ۴. کنایات موجود در فرامرزنامه

۱.۴. آب پاک: کنایه از نطفه حلال.

نباشد سرشت وی از آب پاک  
ورا تیغ ترگ است و تاج است خاک (۹۱)

۲.۴. آب روی: کنایه از اعتبار و حرمت داشتن.

بدو داد پاسخ که این خود مگوی  
که تیره شود زین سخن آب روی (۱۱۲۳)

۳.۴. آب زرد از دیده روان کردن: کنایه از گریستن.

برآورد از دل یکی باد سرد  
روان کرد از دیدگان آب زرد (۳۵۶۹)

۴.۴. آب و گل: وجود جسمانی. [۳]

جهان دید پرسیزه و آب و گل  
همان جای رامش بد و رود و مل (۴۹۳۷)

۵.۴. آباد: وضع مساعد.

ندیدم کسی را که دل شاد بود  
توانگر بر و بومش آباد بود (۴۸)

۶.۴. آبدار: درخشان.

نهانی به خانه برون رفت خوار  
به چنگ اندرش خنجر آبدار (۳۹۶۴)

۷.۴. آتش افشاندن: فتنه و آشوب به پا کردن.

همی آتش افشاند گفתי ز اسبر  
خروشش بدرید گوش هژبر (۱۷۶۶)

- ۸.۴. ابرو پر چین کردن: کنایه از خشمگین و عصبانی شدن.  
 نهادش کمان کیانی به زه  
 فکنده بر ابرو ز چین بر گره (۴۷۴۵)
- ۹.۴. از خود باز کردن چیزی: دور کردن آن چیز.  
 ور از برف و سرما سرآید زمان  
 ز خود باز کردن همی چون توان (۴۸۸۱)
- ۱۰.۴. از دیده گوهر نثار کردن: کنایه از گریستن.  
 که از دیده گوهر نثار آردش  
 ز دل ناله سوگوار آردش (۳۰۲۲)
- ۱۱.۴. اژدها: پهلوان، تنومند.  
 که آمد یکی نر ژیان اژدها  
 کزو پیل جنگی نیابد رها (۲۹۳۲)
- ۱۲.۴. انگشت حیرت گزیدن: کنایه از متعجب و حیران شدن.  
 بیاورد چندان که هرکس که دید  
 سرانگشت حیرت به دندان گزید (۴۳۴۹)
- ۱۳.۴. باد به دست بودن: کنایه از بیهوده و بی نتیجه بودن.  
 وگر نشنوی هرچه در نامه است  
 پشیمان شوی باد مانند به دست (۷۲۴)
- ۱۴.۴. باد سرد: کنایه از تأسف و حسرت.  
 برآورد از دل یکی باد سرد  
 روان کرد از دیدگان آب زرد (۳۵۶۹)
- ۱۵.۴. بادپا: مرکب چابک و تیزپا.  
 بپوشید خفتان و درعش ز زیر  
 نشست از بر بادپا همچو شیر (۵۰۰۵)
- ۱۶.۴. بازار چین: کنایه از پر نقش و نگار بودن.  
 همه دشت خرگاه با خواسته  
 چو بازار چین بود آراسته (۳۸۲)
- ۱۷.۴. بت: معشوق زیباروی.  
 بدان گونه گشت آن بت آراسته  
 که مه زآسمان کرد ازو خواسته (۵۲۰۷)

- ۱۸،۴. بداندیش: دشمن، بدخواه
- چنین باشد انجام کردار بد بداندیش را بی گمان بد رسد (۱۲۸۶)
- ۱۹،۴. بدتن: شریر.
- جزیره از آن بدتنان گشت پاک بچستند بالا و جای مفاک (۲۴۸۹)
- ۲۰،۴. بددل: ترسو، جبان.
- به مغز سپهر اندرون زلزله تن بددلان کرد جان را یله (۱۳۵۶)
- ۲۱،۴. بدرگ: خبیث، بدسرشت.
- که آن بدرگ بدتن بدنژاد مهارک که بر تخت من کرده یاد (۱۵۵۳)
- ۲۲،۴. بدنشان: بدسرشت، پلید، بدطینت.
- که ای برتر از جایگاه و نشان تو دادی مرا زور بر بدنشان (۲۹۷۱)
- ۲۳،۴. بر باد دادن: تباه و نابود کردن.
- ز نیرنگ دشمن نکرد ایچ یاد حصارى بدان گونه بر باد داد (۵۵۸)
- ۲۴،۴. بر لب کف آوردن: کنایه از خشمگین شدن، هیجان زده شدن.
- ز هندو یکی شیردل پیش صف به سان هیون بر لب آورده کف (۱۶۶۹)
- ۲۵،۴. بوسه دادن: نواختن و تفقد کردن.
- سر و روی و چشم و برش بوسه داد سوی کاخ رفتند فیروز و شاد (۵۳۲۱)
- ۲۶،۴. به کام نهنگ بودن: دچار گرفتاری و خطر شدن، به مهلکه افتادن.
- گشاده شود کار بر دست او به کام نهنگان بود شست او (۱۴۸)
- ۲۷،۴. بیدل: عاشق، شیفته.
- ببخشای بر من که بیدل شدم ببین روی گلرنگم از غم دژم (۲۲۴۶)

- ۲۸،۴. پای بوسیدن: کنایه از تعظیم و کرنش کردن.  
فرامرزی پای پدر بوسه داد  
(۱۴۶۱) دل از دیدنش کرد خندان و شاد
- ۲۹،۴. پای داشتن: کنایه تاب و توان داشتن، صبور بودن، پشتکار داشتن.  
به پیوند ما رای دارد همی  
(۴۵۳۳) که با رای او پای دارد همی
- ۳۰،۴. پای در گل شدن: عاجز و ناتوان شدن.  
برفتند پیشش پراندیشه دل  
(۴۴۱۸) ز اندوه آن نامور پا به گل
- ۳۱،۴. پای و پر نیافتن: پایداری نکردن  
سه روزت بدین گونه باشد گذر  
(۴۸۶۲) ز سرما نیابد کسی پای و پر
- ۳۲،۴. پایکوب: رقص.  
یکی پایکوب و یکی چنگ زن  
(۵۲۱۴) یکی رودساز و یکی در سخن
- ۳۳،۴. پرندآور: شمشیر.  
پرندآور سرفشان از نیام  
(۱۳۹۴) برآورد غرنده و گفت نام
- ۳۴،۴. پیل افکن: شجاع، متهور، پهلوان قوی هیکل.  
چنین گفت با او جهاندیده پیر  
(۲۵۱۰) که ای گرد پیل افکن شیرگیر
- ۳۵،۴. تاجدار: بزرگ، نام آور، پهلوان، پادشاه.  
جهاندار و از خسروان یادگار  
(۵۹۳) پدر بر پدر خسرو تاجدار
- ۳۶،۴. تنگدل: غمین، ناراحت.  
فرامرزی بشنید و شد تنگدل  
(۲۴۶۲) از آن مردم بدرگ و سنگدل
- ۳۷،۴. تهمتن: رستم. [۴]  
که ما رزم گرشاسپ و سام دلیر  
(۳۲۰۶) نبرد تهمتن گوی نره شیر

- ۳۸،۴. تیره خاک: دنیای خاکی، کره زمین.
- جهان چادر عنبرین کرد چاک      چو یاقوت زر بر سر تیره خاک      (۲۴۳۲)
- ۳۹،۴. جهاندار: کنایه از پادشاه بزرگ.
- همه بر نهادند بر خاک سر      به نزد جهاندار فیروزگر      (۴۳۷۱)
- ۴۰،۴. جهان دیدن: کنایه از باتجربه بودن.
- یکی دایه بودش به دل مهربان      بسی نیک و بد دیده اندر جهان      (۲۲۴۴)
- ۴۱،۴. جهاندیده: کنایه از شخص باتجربه
- چنین گفت با او جهاندیده پیر      که ای گرد پیل افکن شیرگیر      (۲۵۱۰)
- ۴۲،۴. جهانگیر: پهلوان نام‌آور و دلیر.
- ببوسید روی فرامرز شیر      جوان جهان‌گیر و گرد دلیر      (۱۴۹۷)
- ۴۳،۴. خون از مژه باریدن: کنایه از گریستن جانسوز.
- روانم بیژمرد از درد و غم      ز خون مژه دامنم پر ز نم      (۲۲۴۷)
- ۴۴،۴. خون به جگر شدن: بسیار ناراحت و آزرده شدن.
- رباطی‌ست در وی گشاده دو در      بدو رفت باید پر از خون جگر      (۲۷۹۰)
- ۴۵،۴. خون در جان فسردن: شدت اندوه.
- کنون مهرجان آید و ماه دی      که خون بفسرد در رگ‌وجان‌ویی      (۴۵۵۷)
- ۴۶،۴. دار و گیر: جنگ و ستیز.
- از آن دار و گیر و از آن گفتگوی      که بودند با یکدیگر جنگجوی      (۳۱۷)
- ۴۷،۴. دار و گیر: کر و فرّ
- بفرمود تا نامه‌ای دلپذیر      پر از پند و اندرز و پر دار و گیر      (۲۰۳)

- ۴۸،۴. در بند کردن: اسیر و زندانی کردن.  
گذشت و تن خویش با چند مرد  
به دژ درفکند و دریند کرد (۶۰۳)
- ۴۹،۴. دل بستن: علاقه و محبت پیدا کردن.  
هر آنکس که دل بندد اندر جهان  
هشوار خواند وی از ابلهان (۲۶۶۷)
- ۵۰،۴. دشمن افکن: دلیر و شجاع.  
پسر کز نژاد تهمتن بود  
دلیر و یل و دشمن افکن بود (۳۴۴۵)
- ۵۱،۴. دمار برآوردن: هلاک کردن، نابود نمودن. [۵]  
به میدان مردی گه کارزار  
برآوردی از پیل جنگی دمار (۹۸)
- ۵۲،۴. دیده پر آب بودن: کنایه از گریستن.  
همه خستگانند از افراسیاب  
همه دل پر از خون و دیده پر آب (۴۹)
- ۵۳،۴. رزم دیده: شجاع، دلآور.  
به پیش اندرون بُد گو پهلوان  
پس پشت او رزم دیده گوان (۱۱۵۵)
- ۵۴،۴. روشن روان: روشندل.  
پیام فرامرز روشن روان  
رسانم بر رای هندوستان (۱۰۴۶)
- ۵۵،۴. زین کردن اسب: آماده حرکت شدن، به جنگ دشمن رفتن.  
سمنش بفرمود تا زین کنند  
و زآن دیو دلها پر از کین کنند (۲۱۷۲)
- ۵۶،۴. سرافراز: کنایه از مهتر، سرور.  
که این شیردل مهتر نامور  
سرافراز و با دانش و پرهنر (۴۳۸۵)
- ۵۷،۴. سرافکنده: مطیع، فرمانبردار.  
کنون پیش او چون همه بندگان  
به فرمان او چون سرافکنندگان (۴۵۳۷)



- ۵۸،۴. سرای سپنج: دنیای زودگذر. [۶]، [۷]
- ۴۵۲۴) به یک سان نماند سرای سپنج که گیتی فسانه‌ست و پر درد و رنج
- ۵۹،۴. سر برافراختن: برتری بخشیدن، گستاخی کردن. چو از آفرین دل بپرداختند
- ۲۵۱۰) دلیران همه سر برافراختند
- ۶۰،۴. سر بر خاک نهادن: کنایه از کرنش و تواضع نمودن. همه بر نهادند بر خاک سر
- ۴۳۷۱) به نزد جهاندار فیروزگر
- ۶۱،۴. سر زیر سنگ آوردن: کشتن، از بین بردن. همی خواست کو را به چنگ آورد
- ۲۱۸۹) سرش را مگر زیر سنگ آورد
- ۶۲،۴. سرد و گرم ندانستن: خام و بی تجربه بودن. نشستنی و از خود نیایدت شرم
- ۱۵۸۱) به گیتی ندانی همی سرد و گرم
- ۶۳،۴. سنگدل: بی‌رحم.
- ۲۴۶۲) از آن مردم بدرگ و سنگدل فرامرز بشنید و شد تنگدل
- ۶۴،۴. شمشیرزن: جنگاور و پهلوان، رزمنده. ز یک دست پور گو پیلتن
- ۱۲۸۰) ز دیگر همایون شمشیرزن
- ۶۷،۴. شوربخت: بداقبال، خبیث. ز بند کمندش دد شوربخت
- ۹۲۶) بجست و بینداخت بر وی درخت
- ۶۸،۴. شیرافکن: شجاع، دلاور. فرامرز شیرافکن پهلوان
- ۱۴۲۵) همی تاخت هر سو چو ببر دمان
- ۶۹،۴. شیردل: دلیر، شجاع، باجریزه. به هر حمله زان نیزه جان‌ستان
- ۱۶۶۷) فکندی دوصد شیردل را روان

- ۷۰،۴. شیرگیر: شجاع، بی باک.  
به پیش اندرون ده یل شیرگیر  
ابا گرز و زوپین و شمشیر و تیر (۱۱۵۳)
- ۷۱،۴. صنم: معشوق زیباروی، بت. [۸]  
فرامرز چون آن صنم را بدید  
ز شادی دل اندر برش برطپید (۵۲۱۹)
- ۷۲،۴. قفیز کسی پر آمدن: عمر به سر آمدن.  
ندیدند و نشنیده باشند نیز  
به شمشیر و خنجر پر آمد قفیز (۳۴۹۶)
- ۷۳،۴. کف بر لب آوردن: بسیار عصبانی و خشمگین شدن  
دو رویه سپه برکشیدند صف  
به کف خنجر و بر لب آورده کف (۸۳۱)
- ۷۴،۴. کلاه خواستن: طمع به مقام و منصب داشتن  
چنین است آیین آوردگاه  
سرت داد باید چو خواهی کلاه (۹۵۵)
- ۷۵،۴. کمر بستن: کنایه از آماده به کاری شدن.  
سپهد نشسته از بر تخت زر  
نشستند گردان و بسته کمر (۴۳۷۳)
- ۷۶،۴. گردافکن: پهلوان، تنومند.  
همایون گردافکن نامدار  
که پور زواره بد آن شهسوار (۱۰۲۸)
- ۷۷،۴. گرد بر آوردن: کنایه از نابود کردن.  
همه صف کشیدند بهر نبرد  
بدان تا ز ایران برآرند گرد (۱۲۶۱)
- ۷۸،۴. گردن افکندن: مطیع، فرمانبردار.  
شهان جهانش همه بنده‌اند  
به فرمان او گردن افکنده‌اند (۷۰۹)
- ۷۹،۴. گردنکش: شجاع و پهلوان  
ز بدگوهری بر تو این بس نشان  
که بی‌نام بر تخت گردنکشان، (۱۵۸۰)

۸۰،۴ لافزنی: سخنان باطل داشتن

کجات آن همه مردی و کام و لاف      بدادی سر خویشتن از گزاف (۴۳۱۸)

۸۱،۴ لب به دندان گزیدن: اظهار شگفتی یا پشیمانی نمودن

شکیب از دل و جاننش دوری گزید      همی هر زمان لب به دندان گزید (۴۳۸۱)

۸۲،۴ مردافکن: پهلوان قوی پنجه و دلاور.

یکی برخروشید کای نره شیر      سپهدار و مردافکن و گردگیر (۸۵۶)

۸۳،۴ میان بستن: کنایه از آماده شدن

جوان دلاور چو نامه بخواند      میان را بیست و سپه برنشاند (۴۷۱۱)

۸۴،۴ نامجوی: پهلوان، سالار، سرور.

اگر داد ده باشی ای نامجوی      شوی بر همه آرزو کامجوی (۲۸۱۴)

۸۵،۴ نامدار: بزرگ، مهتر.

سخن رفت هر گونه از هر دری      ز هر نامداری و هر کشوری (۴۴)

۸۶،۴ نره شیر: شجاع و پهلوان بودن، قوی بودن

پیاده شد از اسپ مرد دلیر      بغرید بر دیو چون نره شیر (۴۸۲۹)

۸۷،۴ نشیب و فراز: حوادث روزگار.

جهان آفریننده بی نیاز      به فرمان او دان نشیب و فراز (۶۹۸)

۸۸،۴ هژبرافکن: شجاع، دلاور.

که چون تو سواری هژبرافکنی      سرافراز گردی و نام آوری (۲۰۰۸)

۸۹،۴ یال برافراختن: بپا خواستن و خود را آماده کردن.

ز زین کوهه برداشت گوپال را      به گردون برافراخته یال را (۱۷۷۱)

جدول بسامد پرتکرارترین کنایات فرامرنامه

|                  |        |              |        |           |         |         |         |
|------------------|--------|--------------|--------|-----------|---------|---------|---------|
| آباد             | ۱۰ بار | پای داشتن    | ۱۲ بار | جهاندار   | ۳۹ بار  | شیردل   | ۳۴ بار  |
| اژدها            | ۷۶ بار | تهمتن        | ۱۱ بار | جهاندیده  | ۱۶ بار  | گردنکش  | ۳۸ بار  |
| باد سرد / آه سرد | ۵ بار  | دمار برآوردن | ۱۸ بار | جهانگیر   | ۹ بار   | نامدار  | ۱۶۶ بار |
| بادپا            | ۱۶ بار | بداندیش      | ۱۴ بار | روشن روان | ۶۸ بار  | نره شیر | ۳۲ بار  |
| بت               | ۹ بار  | بوسه دادن    | ۱۸ بار | سرافراز   | ۱۱۴ بار |         |         |

### نتیجه گیری

زبان ادبی بطور زیبایی تصویرهای شگفت می‌آفریند که توجه خوانندگان را به خود جلب می‌سازد و از این باب کنایه بیشترین خدمت را به به زبان و خلق صور خیال می‌کند. کنایه، شیوه‌ای غیرمستقیم در ادای کلام است که از دیرباز در بین مردم رواج داشته است. این صنعت شعری که در زمره صور خیال جای می‌گیرد، ابزار نویسندگان و سرایندگان نیز هست. با اینکه کنایه از مباحث بلاغی می‌باشد و در واقع در فصاحت کلام مؤثر است اما کاربرد و بهره‌گیری از آن به شکل هنری می‌تواند این زیبایی را دوچندان کند. در فرامرنامه، شاعر توانسته است راهکارهای گوناگونی را برای کاربرد هنری کنایه در این منظومه حماسی به کار گیرد به گونه‌ای که میان کلمات و صورت کنایه با سایر کلمات بیت ارتباط برقرار می‌کند. در این جستار نزدیک به ۹۰ عبارات کنایی از متن فرامرنامه استخراج شد. کنایاتی نظیر، اژدها، بادپای، بداندیش، روشن‌روان، بوسه دادن، سرافراز، جهاندار، دمار برآوردن، شیردل، گردنکش، نامدار، نره شیر بیشترین فراوانی را داشتند.

### منابع

- [۱] محمدرضا شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶. صور خیال در شعر فارسی، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات آگاه، ۲۶۹.
- [۲] مجید سرمدی، ۱۳۸۲. فرامرنامه، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۹.
- [۳] حسن انوری، ۱۳۸۳. فرهنگ کنایات سخن، تهران: انتشارات سخن، ۸.
- [۴] غیاث‌الدین رامپوری، ۱۳۶۳. غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر، ذیل واژه.
- [۵] محمد حسن دوست، ۱۳۹۳. فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ذیل واژه.
- [۶] محمد پادشاه، ۱۳۵۵. فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ذیل واژه.
- [۷] محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۶۲. برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر، ذیل واژه.
- [۸] علی‌اکبر دهخدا، ۱۳۲۵. لغت‌نامه، تهران، مجلس، ذیل واژه.

### Abstract

Irony has always been one of the constant tools in everyday speech, which has been included in the subject of fantasy in the form of written science. Poets and writers have also grasped the use of irony to make their works as effective as possible. In the field of Iranian epic literature, Faramaraznameh is one of the most valuable texts after Ferdowsi's Shahnameh, which describes the events of Faramariz son Rostam's time and his battles in India. Unfortunately, the poet of this work remains unknown. The poem "Farzamarznameh" has ۵۴۴۲ verses according to the version of Abulfazl Khatibi, which is the basis of the author's work. The findings of the research show that the poet has used the element of irony a lot and repeatedly in his work. Irony helps the poet to use a wide range of words to convey his meaning and even be more successful in matching poetic weights and rhyming. The present research tries to extract a large number of allusions in Faramaraznameh as much as it fits in the scope of this article and in this way take a new step to introduce this valuable work to people of poetry and literature.

**Keywords:** Faramaraznameh, allusions, fantasy images